

یکشنبه ۳۱ فروردین ۱۴۰۴
 وطن امروز | شماره ۴۲۹۶



فرهنگ وهنر

به عبارت دیگران

نامه جلال آل احمد

به امام خمینی

مکه - روز شنبه ۳۱ فروردین ۱۳۴۳- ۸ دی حجه ۱۳۸۳

آیتالله!

وقتی خبر خوش

آزادی آن حضرت، تهران را به شادی واداشت، فقرا منتظرالپرواز(!) بودند به سمت بیت‌الله. این است که فرصت دست‌بوسی مجدد نشد. اما اینجا ۲-۳ خبر اتفاق افتاده و شنیده شده که دیدم اگر آنها را وسیله‌ای کنم برای عرض سلامی بد نیست. اول اینکه مردی شیعه جعفری را دیدم از اهالی الاحساء- جنوب غربی خلیج فارس، حوالی کویت و ظهران - می گفت ۸۰ درصد اهالی الاحسا و ضوف و قطیف شیعه‌اند و از اخبار آن واقعه مؤلمه ۱۵ خرداد حسابی خبر داشت و مضطرب بود و از شنیدن خبر آزادی شما شاد شد. خواستم به اطلاع‌تان رسیده باشد که اگر کسی از حضرات روحانیون به آن سمت‌ها گسیل بشود، هم چادر دارد و هم محاسن فراوان. دیگر اینکه در این شهر شایع است که قرار بوده آیت‌الله حکیم امسال مشرف بشود ولی شرایطی داشته که سعودی‌ها دو تایش را پذیرفته‌اند و سومی را نه. دوتایی را که پذیرفته‌اند داشتند مجرای برای شیعیان در بیت‌الله و تجدید بنای مقابر بقیع و اما سوم که نپذیرفته‌اند حق اظهار رای و عمل در رؤیت هلال. به این مناسبت حضرت ایشان خود نیامده‌اند و هیاتی را فرستاده‌اند گویا به ریاست پسر خود. خواستم این ۲ خبر را داده باشم.

دیگر اینکه گویا فقط ۲ سال است که به شیعه در این ولایت حق تدریس و تعلیم داده‌اند، پیش از آن حق نداشته‌اند. دیگر اینکه [کتاب] «غرب‌زدگی» را در تهران قصد تجدید چاپ کرده بودم با اصلاحات فراوان. زیر چاپ جمعش کردند و ناشر محترم متضرر شد فدای سر شما. دیگر اینکه طرح دیگری در دست داشتیم که تمام شد و امدم، درباره نقش روشنفکران میان روحانیت و سلطنت و توضیح اینکه چرا این حضرات همیشه در آخرین مذاقک طرف سلطنت را گرفته‌اند و نمی‌بایست، اگر عمری بود و بر گشتیم- تماشاش خوارم کرد و به حضرت‌تان خواهم فرستاد. علل تاریخی و روحی قضیه را گمان می‌کنم نشان داده باشم. مقدماتش در «غرب‌زدگی» ناقص چاپ اول آمده. دیگر اینکه امیدوارم موفق باشید. والسلام.

جلال آل‌احمد
بعد التحریر: همچنان که آن یار در خدمت‌تان به‌ عرض رساندم، فقیر گوش به زنگ هر امر و فرمانی است که از دستش بر آید. دیده شده که گاهی اعلامیه‌ها و نشریاتی به اسم و عنوان حضرات درمی‌آمد که شایستگی و وقار نداشت. نشانی فقیر را هم حضرت «صدر» می‌داند و هم اینجا می‌نویسم: تجریش- آخر کوچه فردوسی، والسلام.

جلال آل‌احمد / روزنامه کیهان
۱۳۷۸/۸/۷

دست بی‌طمع استاد شریعتی

در تحولات پس از شهریور ۱۳۲۰ که تبلیغات ضداسلامی و ضدخدایی در سطح فرهنگیان و دانشجویان و دانش‌آموزان اوج گرفت، استاد امجدمقتی اشریعتی یک‌کتنه در خراسان به پا خاست و چهادی که احساس می‌کرد بر عهده اوست، آغاز کرد. کار این جهاد انچنان دشوار بود که سال‌های متوالی خواب و خوراک و آسایش او را به حداقل ممکن رساند. شریعتی در آن هنگام به درآمد مختصر خویش قناعت کرد و بدون هیچ چشم‌داشتی به فعالیت پرداخت. همه همت و سعی‌اش این بود که در آن توانا سهمگین «بگیرد غریق را!» و چقدر فراوانند غریقانی که تنها دستی که به طرف آنها دراز شد و آنها را نجات داد، دست بی‌طمع شریعتی بود.

مرتضی مطهری / خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت

شرکت سهامی انتشار

در حاشیه در خواست همسر!

صبح در میان صحن، یکی از دوستام را دیدم. گفت: «فلانی! اگر زن می‌خواهی مثل همیشه که زیارت حبیب بن مظاهر را می‌خوانی، بعد از آن ۲ رکعت نماز و یک سوره یس به هدیه حبیب بخوان و بعد از آن حاجت خود را بخواه». من هم این کار را کردم. در وقت حاجت خواستن گفتم: «حبیب‌ا من زن می‌خواهم که با او بخویی و خوشی زندگانی کنم نه آنکه طوق لعنت به گردن من بیندازی و حال من را بسنج که من از عهده مخارج خودم برنمی‌آیم تا چه رسد به زن و بچه که حقیقتا چاه ویل و حرص مجرد و جهنم دنباست که هر چه بگوئی: «هل امتلنت؟ فتقول: هل من مزید؟»

یا حبیب! خوب چشم‌هایت را باز کن که من گاه‌گاهی بی‌شام و ناهار مانده‌ام و رو نداشته‌ام که از رفق‌پول قرض کنم. اما! باز ن و بچه ممکن نیست که صبر کنم به بی‌غذایی و چیز به قرض خواستن از کوه‌احد بر من سنگین‌تر است. چنانچه اینطور زن از دست تو برنمی‌آید. یک قدم راضی نیستم برای من برداری و قوز بالای قوز بسازی‌ها! من همه‌چیز را به تو گفتم. صاف و پوست‌کنده گفتم. یا زن برای من درست نکن که همان خودم برای خودم بس است و یا اگر درست می‌کنی، به قاعده و از همه جهت درست کن.

آقاجعفی قوچانی / سیاحت شرق
انتشارات امیرکبیر
صفحه ۳۹۷

پیامبر اعظم(ص):

برای یتیم همچنان پدری مهربان باش و بدان همان‌طور که کلمات می‌کنی درو خواهی کرد.

روزنامه سیاسی ، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد آخوندی
مدیر عامل: زهرا شکیبایی
سردبیر: سید عابدین نورالدینی



میلاد جلیل زاده

کلاونی در ایتالیا جلوی دوربین رفته اما داستان آن تماما در ایران می‌گردد و به شکل افراطی و بسیار گلدرشتی به نقد انقلاب اسلامی ایران در سال ۵۷ و تأثیر آن بر زنان نخبه جامعه پرداخته است.

این فیلم بر اساس کتاب خاطرات آذر نفیسی ساخته شده که پدرش در دوره پهلوی شهردار تهران بود و مادرش به عنوان نماینده به اصطلاح مجلس همان رژیم فعالیت‌داشت. آذر نفیسی در این کتاب نوشته که به عنوان استاد ادبیات انگلیسی به ایران آمده تا بعد از انقلاب در دانشگاه تدریس کند اما سانسور و خفقان مانع فعالیت او شده است. مثلا در بدو ورود او به ایران جلوی قرائت کتاب «گتسبی بزرگ» به زبان انگلیسی را در دانشگاه می‌گیرند و آن را کفر و فساد می‌خوانند. او از جایی به بعد تصمیم می‌گیرد تعدادی از زن‌ها یا دخترانی را که دانشجویش هستند در منزلیش جمع کند تا به‌صورت مخفیانه کتاب «ولولیتا» اثر ولادیمیر نلایکوف را با هم قرائت کنند. کتاب «ولولیتاخوانی در تهران» اگرچه درباره جامعه ایران است اما در ۳۲ زبان دنیا به جز زبان فارسی ترجمه شده و این فیلم هم با رضایت خود نویسنده توانست توسط یک کارگردان اسرائیلی جلوی دوربین برود. نه‌تنها این کتاب که منبع اقتباس فیلم است به فارسی ترجمه نشده و نه‌تنها کارگردان فیلم ایرانی نیست، بلکه «مارزوری دیوید» نویسنده فیلم‌نامه هم ایرانی نبود و حتی خیلی از بازیگران آن با لهجه‌های بیگانه صحبت می‌کنند. برای این فیلم ۲ میلیون یورو هزینه شده است که برابر با ۲۰۰ میلیارد تومان می‌شود و به عبارتی معادل ۱۰ پروژه حرفه‌ای در سینمای ایران با ستارهای مشهور خرج برداشته است، در حالی که حداقل ۸۰ درصد نماها داخلی هستند و کار کیفیت فنی بالایی هم ندارد. این بار اول نیست که کشورهای غربی و رژیم‌های معاند ایران، علیه ایران فیلم سینمایی تولید کرده‌اند. غیر از «ارگو» و «سبید» که در هالیوود تولید شدند، عمده این فیلم‌ها مخاطب چندانی نداشتند و آن ۲ فیلم هم عملا برای مخاطب غیرایرانی ساخته شده بودند و هدف‌گذاری‌شان تماشاگران ایرانی نبود اما کشورهای اروپایی که با ایران روابط دیپلماتیک هم دارند از جمله فرانسه و آلمان، بارها حامی تولید آثار ی سیاسی و به وضوح ضدایرانی بوده‌اند که بخشی از هدف‌گذاری‌اش مخاطب ایرانی یا فارسی‌زبان بوده و حتی گاهی اثری را به عنوان محصول مشترک با همراهی رژیم صهیونیستی تولید کرده‌اند که این با ایتالیا هم چنین کاری کرده است و واکنش‌ها هم به چنین آثاری هر بار، در هر مقطع زمانی، به یک نحو بوده اما امروز پس از پشت سر نهادن تجربه‌های تاریخی متعددی که از سر گذارندایم و خیلی‌هایشان به مسائل اجتماعی مرتبط هستند - خیلی‌ها به مسائل فرهنگی و حتی خیلی‌ها به مناسبات سیاسی - وقت آن است که به جای دهان به دهان گذاشتن با چنین آثار موهنی، با از سو بایکوت‌شان، اندکی در قضیه دقیق‌تر شویم و کلیت این جریان همیشگی را که هر روز هزینه‌های آن بالاتر رفته و خروجی تأثیرات آن کمتر شده اما لاف‌ل چنین نشان می‌دهد که به هیچ قیمتی قصد خاموش شدن ندارد، از زاویه دیگری ببینیم. «ولولیتاخوانی در تهران» به لحاظ سینمایی کاملا فاقد ارزش است و از نظر سیاسی هم زنجیرهای از فحاشی‌های بی‌مناسبت اما بحث درباره آن به جهت اینکه مباحث ثانویه‌ای را مطرح می‌کند، محمل طرح می‌یابد که در ادامه برخی از آنها را پی گرفتاریم.

■ **اهمیت یک فیلم بی‌اهمیت**

وقتی به مشخصات ابتدایی فیلم «ولولیتاخوانی در تهران» نگاهی اجمالی انداخته شود، احتمالا جای چون و چرای چندانی برای بعضی بحث‌های بعدی باقی نخواهد ماند. اینکه دولت رژیم صهیونیستی اسپانسر تولید فیلمی درباره تأثیر انقلاب اسلامی بر جامعه ایران شود، اینکه دختر یک زن و مرد از کارگزاران رژیم پهلوی، نظام برآمده از انقلابی علیه همان رژیم را قضاوت کند و همو مدعی شود به عنوان یکی از مشارکت‌کنندگان در انقلاب به کشور برگشته و با شرایط دشواری مواجه شده و علاوه بر اینها حضور تعدادی هنرپیشه ایرانی یا نیمه‌ایرانی ورشکسته در یک فیلم که همگی سوابق سیاسی واضحی دارند، نیاز به ایراد استدلال علیه فیلم را خود به خود برطرف می‌کند؛ چه اینکه هر کسی پیشاپیش می‌داند با چه لحن خشن

و یک‌سویه و پرنفرتی مواجه خواهد بود. به عبارت سراسرت‌تر، اینکه تصویر فیلم از ایران دروغ محض است، چیزی نیست که برای صاحبان عقل سلیم نیازی به توضیح داشته باشد. کتاب «گتسبی بزرگ» در ایران توسط چندین انتشارات چاپ شده و حتی همین الان می‌توان آن را از فیدیبو و طاقچه هم به صورت آنلاین تهیه کرد. کتاب «ولولیتا» اثر نلایکوف هم با اینکه درباره فانتزی‌های نامتعارف جنسی یک مرد و علاقش به دختر بچه‌هاست، در ایران منتشر شده و نسخه‌های بدون سانسور آن فروخته می‌شود. به جز این کلیات که اساس طرح اولیه قصه را زیر سوال می‌برند، جزئیات فیلم به قدری دروغ‌های شاخدری هستند که اگر کسی نیاز دارد دروغ بودن اینها برایش شرح داده شوند، لایده‌به‌قدری اصطلاحااز هوش متعارف ناب‌خوردار است که نمی‌شود در صورت ارائه استدلال هم به‌اینکه آن را بفهمد امیدوی داشت در فیلم نشان می‌دهند که اول انقلاب عدمای چمقار به محیط دانشگاه می‌ریزند و علیه بی‌حجابی شعار می‌دهند. آنها دانشجویهای آذر نفیسی را هم دستگیر می‌کنند و می‌برند و یکی از این دانشجویان را که ۱۷ سال دارد دست به دست می‌کنند و مورد تجاوز قرار می‌دهند و بعد به عنوان عضو گروهک فرقان اعدام می‌کنند. چرا باید توضیح دهیم که این باطیلی چقدر چرند هستند؟ اگر کسی درصدی به حقیقت بودن‌شان باور دارد، لایده به قدری از عقل و منطق معاف است که استدلال هم برایش کار نمی‌کند. در فصل دیگری از داستان دختری به اسم سناژ که زهرامیر ابراهیمی نقشش را بازی کرده، چون او را با یک پسر دستگیر کرده‌اند، به جرم زنا شلاق می‌خورد. او را با یک پسر دستگیر کرده‌اند اما خودش می‌گوید رابطه جنسی هم نداشته و الکی شلاقش زده‌اند. زهرامیر ابراهیمی (که چه خوب شد اسمش را به زر تغییر داد و حتی واژه ابراهیمی را از فامیلی‌اش حذف کرد و شد زر امیر!) نمونه واضحی از دروغ‌بودن این گزاره است. زر امیر رابطه‌ای شخصی داشت که متاسفانه ویدئوی آن توسط یکی از اهالی نتاثر به بیرون درز کرد و همه‌گیر شد. بعد با او چه برخوردی کردند؟ شلاقش زدند؟ حتی حکومت از او دفاع کرد و در گفت‌وگوی ویژه خبری تلویزیون، مقامات قضایی و امنیتی درباره اینکه چطور باید از انتشار این ویدئو جلوگیری می‌شد صحبت کردند، نه اینکه چرا این هنرپیشه چنین رابطه‌ای داشت. حالا اینکه خود او در نقش زنی که به جرم زنا ناکرده شلاق می‌خورد بازی کرده است، آیا جای چون و چرای باقی می‌گذارد درباره اینکه حتی اگر هزار و یک نقد به حکومت ایران یا حتی خود جامعه آن وارد باشد، این فیلم یک هزارم واقعیت را نمی‌گوید؟ بنابراین «ولولیتاخوانی در تهران» یک شبهه‌افکنی جدی نکرده که نیاز به نقادی و رفع شبهه داشته باشد، بلکه برون‌دان نفرت صهیونیست‌ها علیه ایران است که باسلطنت‌طلبان و گروه‌های معاند دیگر مثل منافقین همدل شده. فیلم از رژیم قبل دفاع می‌کند و تروریست‌هایی را که قاتل بسیاری از نفوس بی‌گناه، از متفکران مملکت تا شهروندان عادی‌اش بودند با داستان‌پردازی‌های مضحک سفیدشویی می‌کند و به قدری این کار را گلدرشت و بی‌برون‌زه انجام می‌دهد که پاسخی مستدل نمی‌طلبد. بررسی این فیلم اما از جهت دیگری می‌تواند اهمیت پیدا کند و آن هم به دلیل نکاتی است که خارج از فضای نقد خود فیلم، از خلال توجه به ساخت یک اثر ۲۰۰ میلیارد تومانی ضعیف، می‌شود به آنها توجه کرد.

چرا این فیلم ساخته می‌شود؟ مخاطبانش چه کسانی هستند؟ سینمای ضدایرانی خارج از مرزها چه جایگاهی دارد و مسائل دیگری از این دست، چیزهایی هستند که با نگاه به پروژه از پیش شکست‌خورده‌ای مثل «ولولیتاخوانی در تهران» می‌توان به آنها پرداخت. چیزهایی که خیلی از هنرمندان ایرانی اگر قبل از سال ۱۴۰۱ به آن توجه می‌کردند، در دام توهمات نمی‌افتادند که کارشان را به خروج بی‌ازگشت از کشور کشاند و آنها را از ستارگان سینما تبدیل به گارسون رستوران یا راننده لوپر کرد. همین امروز هم ساخت فیلم زیرزمینی در ایران با برپا کردن سینمای دور از خانه فارسی‌زبان، سودای خیلی از بی‌هنرانی است که در شکل متعارف سینما نمی‌توانند برای خودشان آفق خاصی متصور شوند اما خوب است که به فیلم بی‌اهمیتی مثل «ولولیتاخوانی در تهران»، از جهت نگاه به فرجام چنین حرکت‌هایی اهمیت دهیم و چراغ چشم‌کنز قرمز را برای هشدار دادن به کسانی که از این مسیر عبور می‌کنند روشن نگه داریم.

■ **کی وقت دل کندن از بدخواهان می‌رسد!؟**

بخشی از سینمای ایران که به آن عموما تحت عنوان سینمای جشنواره‌ای اشاره

می‌شود، از

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر (عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۹۲ | تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۳ | فایر: ۶۶۴۱۳۱۳۷
ایم‌اer: info@vatanemrooz.ir | بست الکترونیک:
چاپ: موسسه جام‌چم برتر برنا | توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰

بررسی فیلم «لولیتاخوانی در تهران» که یک کارگردان اسرائیلی آن را جلوی دوربین برده

دورهمی ورشکسته‌ها

«لولیتاخوانی در تهران» هم اگرچه ممکن است از نظر هر آدم معقول و متعارفی اثر بی‌برون‌زده و پر از نفرت و دروغ باشد و آن را چندان جدی نگیرد اما ساندگانش روی طیف خاصی از مخاطبان حساب کرده‌اند که مشتری این نوع حرفه‌ای و شاد و عجیب هستند؛ طیفی که از منافقین و سلطنت‌طلب‌ها شروع می‌شود و تا غربی‌هایی که سمپات صهیونیسم هستند و دوست دارند فقط از ایران بد بشنوند، امتداد پیدا می‌کند. چنین مخاطبانی به اینکه فیلم دارد راست می‌گوید یا دروغ کاری ندارند، بلکه از آن چیزی آرامش‌بخش می‌خواهند که برحق بودن خود و ناحق بودن دشمن‌شان را پیش‌فرض بگیرد و باورهای‌شان را تأیید کند. در چند سال اخیر هزینه قابل توجهی برای انسجام‌بخشی به این گروه اندک اما پرسر و صدا انجام شده و هزینه زیادی توسط دولت‌های معاند ایران می‌شود تا این جماعت هزاران برابر بیشتر از تعدادی که واقعا هستند به چشم بیایند. یکی از نمودهای چنین تلاشی فضای مجازی است که هم هزینه‌های کلانی برای فعالیت سایبری‌های معاند در آن وجود دارد و هم گردانندگان خود این شبکه‌ها در سیلکون‌ولی، با روش‌های مختلف به چنین گروه‌هایی امداد می‌رسانند. آنها در سینما هم برای انسجام‌بخشی به شادترین گروه‌های معاند و برانداز و حفظ روحیه آنها پول خرج می‌کنند و فیلم می‌سازند و تنها یک نمونه‌اش همین «لولیتاخوانی در تهران» است که با این کیفیت ضعیف، ۲۰۰ میلیارد تومان هزینه برداشته، اما اما اگر بخواهیم سرارزیر خواهد شد که این سینما سقارشی و بی‌فایده است. اینکه از کارهای ار گانی حساب‌کشی شود تا خروجی کیفی آنها مناسب باشد، نه‌تنها کار بدی نیست، بلکه لازم‌است اما آنهایی که اساسا چنین کارهایی را چه خوب و بد، چه یا کیفیت و چه بی‌کیفیت، مضر می‌دانند و یا این جریان را با جوب دولتی‌سازی سینمای می‌انند، در مقابل مواردی مثل «لولیتاخوانی در تهران» که در آن برای حفظ روحیه یک گروه جمعیتی اندک، ۲۰۰ میلیارد تومان هزینه می‌شود تا فیلمی با این کیفیت فنی و هنری ضعیف ساخته شود، چه خواهند گفت! این فیلم برای دو جنبه‌بخشی یک گروه کوچک از مخاطبان و فعال نگه داشتن آنها در میدان رسانه چه ماموریت دیگری دارد؟

■ **آب در هاون کوئیدن**

بسیاری از فعالیت‌هایی که دستگاه رسانه‌ای و تبلیغاتی دشمنان ایران علیه آن انجام می‌دهند عملا بی‌فایده است و این را می‌شود از تصمیماتی که طی ۲-۳ سال اخیر برای تعطیلی تعدادی از مهم‌ترین رسانه‌های معاند توسط دولت‌های غربی گرفته‌شد فهمید. ده‌ها فیلم ضدایرانی هم طی این سال‌ها ساخته شده‌اند که هزینه تولید هر کدامشان حداقل از بودجه ۱۰ فیلم حرفه‌ای سینمای ایران بالاتر است اما تمام این فیلم‌ها، طی تمام این سال‌ها، روی هم به اندازه یک قسمت از سریال «پایتخت» یا حتی پخش تکراری سریال «ستایش» مخاطب نداشته‌اند. نمی‌توان تأثیری‌تر از که فعالیت تبلیغی و رسانه‌ای دشمن طی این سال‌ها داشته را بکسره ندانید. اما اگر دقت کنیم که برای چنین فعالیت‌هایی چه هزینه‌هنگفتی شده و انگاه خروجی‌شان را ارزیابی کنیم، درخواهیم یافت که آنها در امر تأثیرگذاری روی افکار مردم ایران تا حد کارنابلد هستند. به طور مثال، فیلمی که برایش ۲۰۰ میلیارد هزینه شده، باید ۶۰۰ میلیارد تومان در گیشه بفروشد تا صرفا هزینه اولیه‌اش را بر گرداند و اگر این هزینه یا انگیزه تبلیغاتی صرف شده و بازگشت سرمایه به‌طرح نیست، لایق باید مطمئن شوند به همان تعداد افرادی که لازم است فیلم را ببینند تا به لحاظ تجاری ضرر نکرده، همان تعداد افراد هم باید چنین فیلمی را به صورت رایگان تماشا کنند تا کار به لحاظ تأثیر تبلیغاتی توجیه پیدا کند. با بایت ۱۰۰ هزار تومانی سینماهای ایران، «لولیتاخوانی در تهران» باید ۶ میلیون مخاطب پیدا کند تا هزینه اولیه‌اش را بر گرداند و اگر این فیلم با انگیزه تبلیغاتی ساخته نشده هم لاقال باید ۶ میلیون مخاطب، آن را به طور مجانی تماشا کند تا تولیدش صرفه داشته باشد اما نه این فیلم و نه هیچ‌کدام از آثار مشابه آن که طی ۴۰ سال اخیر تولید شدند، حتی به یک درصد از این تعداد مخاطب هم نرسیدند. باید توجه کرد که منظور از چنین فیلم‌هایی، آنهایی هستند که برای تأثیرگذاری روی فضای فارسی‌زبان تولید شده‌اند نه آثار هالیوودی مثل «ارگو» و «سبید» که اگرچه مخاطب بیشتری دارند اما برای مخاطب غیرایرانی تولید می‌شوند و خود تولیدکنندگان‌شان هم از ابتدا می‌دانند که مخاطبان ایرانی از چنین آثاری منتفرند. این وضعیت نشان‌دهنده ۲ چیز است، اول اینکه دولت‌های معاند و رسانه‌های وابسته به آنها به هیچ‌وجه نمی‌توانند با عموم مردم ایران رابطه قری عموق برقرار کنند. آنها صرفا می‌توانند با یک بخش بویژه از جامعه فارسی‌زبانان ارتباط بگیرند که به طور مثال سلطنت‌طلب یا اعضای فرقه‌ها و گروهک‌های خاص هستند. ایدئولوژی این دولت‌های معاند مذهب‌ستیزی یا لاقال اسلام‌ستیزی و شیعه‌ستیزی است و همین نکته در همان اول راه، مسیر را برای برقراری ارتباط با اکثریت قاطع جامعه ایران می‌بندد. این مذهب‌ستیزی به وضوح در فیلمی مثل «لولیتاخوانی در تهران» هم دیده می‌شود. به‌علاوه ایدئولوژی آنها ضد جامعه ایران و سنت‌های آن هم هست که بر این اساس جمعیت چندانی برای همراهی صدرصدی با این رسانه‌ها باقی نمی‌ماند. اینکه بخشی از جامعه ایران اخبار این رسانه‌ها را بویژه در جایی که حاکمیت را نقد می‌کنند، دنبال کنند، به معنای پیروی تام و مطابقت کامل فکری نیست و این موضوع خودش را در عدم استقبال از فیلم‌های سینمایی ساخته شده توسط چنین جریان‌هایی نشان می‌دهد. نکته دوم توجه به اپوزیسیونی است که از این نزاع بین ایران با رژیم‌های زیاده‌خواه، بویژه صهیونیست‌ها کاسمی می‌کند. به واقع بعضی از این افراد اگر کاسی اپوزیسیون نبود، امکان داشت به‌ن‌ان شب هم محتاج شوند معلوم نیست اقدام بی‌فایده و عبث رژیم‌های معاند از چنین کاسسانی تا کی می‌تواند ادامه یابد اما به هر حال عدم اصالت و صداقت این جریان‌ها نمی‌گذارد تأثیرشان واقعی و عمیق شود. همین است پس از ۴۷ سال، در میان تمام آثاری که علیه جمهوری اسلامی ساخته شده، هنوز یک اثر هنری شاخص و درخرو نمی‌بینیم که سواى از جهت‌گیری‌های سیاسی‌اش، بشود آن را لاقال در فرم کار تحسین کرد.